

معیار اسلام و کفر

معیار اسلام و کفر

معیار اسلام و کفر در قرآن، به صورت شفاف بیان شده است. از دیدگاه قرآن کسی که شعایر اسلام را اظهار نماید و بگوید: من مسلمانم، مسلمان است، و کسی اجازه تعرض به او را ندارد. در این مقاله به معیارهای اسلام و کفر از نظر قرآن و سنت و معیار کفر و کافر از دیدگاه قرآن اشاره می شود

مقدمه

معیار اسلام و کفر در قرآن، به صورت شفاف بیان شده است. از دیدگاه قرآن کسی که شعایر اسلام را اظهار نماید و بگوید: من مسلمانم، مسلمان است، و کسی اجازه تعرض به او را ندارد. قرآن، اظهار اسلام را نشانه مسلمان بودن می داند و می فرماید:

“ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا” [1]; ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که در راه خدا گام می زنید (و برای جهاد می روید) تحقیق کنید و به خاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار اسلام می کند نگویید مسلمان نیستی “

در شأن نزول این آیه آمده است: پس از بازگشت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از غزوه خیبر، اسامه بن زید را به همراه جمعی، به سوی تعدادی از روستاهای یهودی نشین اطراف فدک فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. مردی یهودی به نام “ مرداس بن نهیک ” که از حضور اسامه آگاهی یافت، نزدیکان و اموال خود را در کنار کوه جمع نمود و نزد اسامه آمد، در حالی که می گفت: “ أشهد أن لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله ”، اما اسامه او را به قتل رساند. پس از بازگشت نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رفت و جریان را به حضرت گفت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرمود:

“ مردی را کشتی که به لا اله الا الله و انی رسول الله، شهادت داد! ”

اسامه گفت: “ ای رسول خدا، او برای نجات از کشتن شهادت داد. ” رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: “ آیا دل او را شکافتی تا آگاهی یابی! ” [2]

همچنین به نقل از ابن عباس، شأن نزول این آیه این گونه است: گروهی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از راهی می گذشتند که مردی یهودی از بنی سلیم، به صحابه سلام کرد. آنان با خود گفتند: سلام او برای نجات و پناه بردن بوده است، از این رو قصد کشتن او را نموده، وی را به قتل رساندند و غنایم او را گرفتند، پس از آن که نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمدند، این آیه نازل شد.

خداوند متعال پیش از این آیه، درباره حفظ جان افراد مؤمن می فرماید:

“ وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً.... وَ مَنْ يَقتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا... ”

[3]

و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را -جز به اشتباه- بکشد.... و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود.

از این آیات، محفوظ و مصون بودن خون انسان مؤمن و مسلمان استفاده می شود.

موجبات کفر در قرآن کریم

با استفاده از آیات قرآن، چند چیز موجب کفر می شود:

1. کسی که به جای خدا، غیر او را برگزیند و یا برای او شریک قرار دهد:
 "لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ" [4]; آنان که گفتند: خداوند همان مسیح فرزند مریم است، کافر شدند.
 "لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ" [5]; آنان که گفتند: خداوند یکی از سه خداست به یقین کافر شدند.

2. انکار قرآن:
 "يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ" [6]; کافران می گویند: آنچه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گوید، جز افسانه های پیشین چیزی نیست.
 "قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ" [7]; کافران می گویند: سخن و کلام خداوند جز یک سحر آشکار نیست.

3. انکار خدا و رسول
 "ذَلِكَ يَأْتُهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ" [8]; کافران، خدا و پیامبرش را انکار کردند.
 4. انکار معجزات و قیامت

"أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ... " [9]; آنان کسانی هستند که نشانه ها و معجزات پروردگار و اعتقاد به قیامت را انکار کردند.

"وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسْأَوُا مِنْ رَحْمَتِي" [10]; آنانی که به نشانه ها و معجزات پروردگار و روز قیامت کفر ورزیدند، از رحمت من ناامید می باشند.

قرآن کریم در آغاز سوره بقره، گرچه به اوصاف و ویژگی های متقین پرداخته اما معیار ایمان، کفر و نفاق را به خوبی روشن نموده است. خداوند متعال در این آیات، ایمان به غیب، ایمان به کتاب های آسمانی، ایمان به قیامت، انجام نماز و پرداخت انفاق را به عنوان اصول ایمان بیان فرموده است. و کافران کسانی هستند که به آنچه گفته شد، ایمان ندارند و منافق در ظاهر می گوید ایمان دارم ولی در باطن اعتقادی ندارد.

یکی از قواعد اساسی اسلام که مورد تأکید و توجه قرار گرفته، پرهیز از ریختن خون انسان ها و آبرو و حیثیت آنان است. زیرا کشتار انسان ها از نظر شریعت و عقل ناپسند و مصداق ظلم می باشد.

در قرآن کریم، مسأله قتل و کشتار به اندازه ای اهمیت دارد که کشتن یک نفر بدون حق، برابر کشتار تمام بشر به شمار می آید و احیای یک نفر، احیای تمام بشر می باشد:

"مَنْ أَجْلٌ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا يَغْيِرَ نَفْسًا أَوْ فَسَادًا فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا" [11]; از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را -جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فساد در زمین- بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد. و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.

در آیه دیگر می فرماید:

"وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا... " [12]; و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود.

البته در دین مبین اسلام، در برخی موارد قتل، مباح شمرده شده، آن هم در اموری که مصالح

انسان و نظام اسلامی اقتضا می کند، همچون قتل برای قصاص یا دفاع از نفس یا افساد کنندگان در زمین و....

امام باقر(علیه السلام) در این باره می فرماید:

نخستین کسانی که خداوند در روز قیامت محاکمه می کند، کسانی هستند که قتل و کشتار انجام دادند سپس مقتول را نزد قاتل می آورند و مقتول خون خود را به صورت قاتل می پاشد و می گوید: این فرد مرا کشته است و قاتل، نمی تواند انکار کند.[13]

معیار اسلام و کفر در سنت

تکفیر در روایات شیعه و اهل سنت، مسأله ای بسیار خطرناک معرفی شده است. پیامبر در این باره می فرماید:

هر کسی نسبت کفر به کس دیگری بدهد که معیار کفر را ندارد، گوینده آن کافر است.[14] همچنین بخاری روایت می کند که فردی هنگام فرستادن حضرت علی و خالد به سوی یمن به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، گفت: ای رسول خدا از خدا بترس! حضرت فرمود: " وایک ألت أحق اهل الارض أن یتقی الله. فقال خالد: یا رسول الله الا أضرب عنقه؟ قال: لا، لعله أن یکون یصلی "[15]; و ای بر تو آیا من در تقوای الهی سزاوارترین فرد در بین مردم نیستم، خالد گفت: ای رسول خدا اجازه می دهید گردن او را بزنم؟ حضرت فرمود: خیر شاید از کسانی باشد که نماز می خواند.

این روایت به عظمت نماز و پرهیز از کفر و قتل نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دلالت می کند. بنابراین وقتی احتمال نماز خواندن شخصی که به پیامبر اعتراض کرده، از کشتن او جلوگیری می کند، درباره کسانی که نماز می خوانند، زکات می پردازند، روزه رمضان و حج بیت الله الحرام را انجام می دهند، چه حکم می کند؟!

بخاری از انس روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

" أمرت أن أقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله، فإذا قالوها، وصلوا صلاتنا، و استقبلوا قبلتنا، و ذبحوا ذبیحتنا فقد حرمت علینا دماؤهم و اموالهم[16]; من مأمور شدم با مردم جنگ کنم تا هنگامی که کلمه توحید را بگویند، پس اگر کلمه توحید را گفتند و نمازها را انجام داده و به سوی قبله ما نماز خواندند، و مانند ما گوسفند ذبح نمودند، اموال و خون آنان بر ما حرام می باشد.

همچنین از ابن عمر روایت شده که پیامبر در سرزمین منی ایستاد و در حالی که به مکه مکرمه اشاره می کرد، به مردم فرمود: آیا می دانید که اینجا چگونه مکانی است؟ گفتند: خدا و رسول او داناترند. پیامبر فرمود: این شهر حرام است. سپس فرمود: می دانید، امروز چه روزی است؟ جواب دادند: خدا و رسول داناترند. فرمود: این، روز حرام است. آنگاه فرمود: می دانید این ماه، چه ماهی است؟ پاسخ دادند خدا و رسول او داناترند. فرمود: این ماه حرام است، سپس فرمود: " فان الله حرم علیکم دمائکم و اموالکم و اعراضکم کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا و فی بلدکم هذا[17]; خداوند جان، اموال و آبروی شما را محترم شمرده چنان که این روز و این ماه و این شهر را محترم قرار داده است.

همچنین بخاری از سهل روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در روز جنگ خیبر فرمود:

" لاعطین هذه الراية رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیة"[18]; این پرچم را به مردی می سپارم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و خداوند به دست او در خیبر را باز می کند.

عمر بن خطاب گفت: من، امارت آن روز را دوست داشتم، از این رو امیدوار بودم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) من را بخواند، اما آن حضرت، علی بن ابی طالب را فرا خواند و پرچم را به او داد و فرمود: "برو و به چیزی توجه نکن تا خداوند در را به روی تو باز کند." حضرت علی (علیه السلام) مقداری حرکت کرد سپس توقف نمود و صدا زد: "ای رسول خدا بر چه چیزی با مردم بجنگم؟ فرمود:

"تا وقتی که شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله بدهند، هر گاه آن را انجام دادند خون و مال آنان از سوی تو محفوظ است جز آن که خلاف حق را مرتکب شوند و حساب آنان بر خدای بزرگ می باشد." [19]

نیز صحیح بخاری روایت کرده که رسول خدا فرمود:

"من شهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، و ان محمداً عبده و رسوله، و ان عيسى عبد الله و رسوله و كلمته ألقاها الى مريم و روح منه، و الجنة حق، و النار حق أدخله الله الجنة على ما كان من العمل [20]; کسی که گواهی دهد بر وحدانیت خدا و این که او شریکی ندارد، و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بنده و رسول او و عیسی بنده خدا و رسول او است و عیسی از جانب خدا به مریم عطا شده و او روحی از جانب خدا است، و بهشت حق است و آتش حق است، این فرد وارد بهشت می شود، اعمال او هر گونه باشد!

ای کاش می دانستم برخی از افرادی که خود به این احادیث معتبر عقیده دارند و آن را مرجع دستورات دین می دانند، به چه بهانه و عذری این احادیث را کنار گذاشته و بر خلاف سنت و سیره قطعی پیامبر اسلام فتوا به تکفیر می دهند و انسان های بی گناه را می کشند؟! آنچه از روایات اهل سنت بیان شد، در روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) آمده، به خوبی تبیین و روشن شده است.

امام باقر (علیه السلام) در پاسخ اسماعیل جعفی که پرسیده بود از: الدین الذی لایسع العباد جهله؟ فرمود:

"الدین واسع، ولكن الخوارج ضيقوا على أنفسهم من جهلهم... [21]; دایره دین و احکام آن بسیار وسیع و گسترده است ولی خوارج به خاطر جهالت و نادانی بسیار، آن را تنگ گرفتند." مقصود از "دین واسع" این است که دین اسلام به گونه ای نیست که خوارج می پندارند زیرا آنان هر کسی را که گناه کبیره ای مرتکب شود، کافر و این عقیده را جزو ایمان می دانند! بنابراین خروج از دین، یعنی اندیشه هایی که سرچشمه آن، جهالت و نادانی نسبت به عمق اسلام است.

پاره ای از روایات، عناد و جمود را موجب کفر دانسته: "انما یکفر اذا جحد" [22] این زمانی محقق می شود که حجت و دلیل برای شخصی که انکار می کند اقامه شود و یا انکار کننده، جاهل مقصر باشد، به گونه ای که اختلاف در عقیده را بداند و از سویی، احتمال بطلان عقیده خود را بدهد و در عین حال انکار کند، بدین جهت توده مردم که در عقیده خود قاطع هستند، معذورند بر خلاف اهل علم و اطلاع.

بنا به برخی روایات، شک کننده در خدا و رسول، کافر است: "من شک فی الله تعالی و فی رسوله فهو کافر" [23]

سفیان بن سمط روایت می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

"الاسلام: هو الظاهر الذی علیه الناس، شهادة ان لا اله الا الله، و ان محمداً رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، و اقامة الصلاة، و ايتاء الزكاة و حج البيت و صيام شهر رمضان... [24]; اسلام عبارت است از همان اعمال ظاهری که مردم به آن اعتراف نموده اند، مانند شهادت به وحدانیت خدا و رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، اقامه نماز، پرداخت زکات،

حج خانه خدا و روزه گرفتن.

نیز به نقل سماعة بن مهران، امام صادق (علیه السلام) فرمود:
"اسلام عبارت است از شهادت به لا اله الا الله و تصدیق به رسالت رسول خدا و با این عقیده، خون ها محفوظ و روابط زناشویی و پیوند و میراث برقرار می شود، چنان که مردم بر این باور هستند." [25]

بنابراین معیار اسلام ظاهر است نه باطن، در این باره، روایات فراوانی از شیعه و اهل سنت وارد شده است. بر اساس این روایات، اهل سنت و فرقه های دیگری که ملاک های یاد شده را پذیرفته اند، خارج از اسلام نمی باشند اما متأسفانه گاهی از برخی نویسندگان و گویندگان دیده می شود که به صرف مخالفت در برخی عقاید مذهبی - که از اصول و ضروریات دین هم نیست - حکم به تکفیر داده اند.

مهم ترین ضعف این افراد آن است که لوازم عقاید و باورهای مذهبی را که خود مذاهب به آن لوازم عقیده ندارند، مترتب می کنند. به طور نمونه مسلمانان به آثار و آنچه مربوط به پیامبر اسلام و اهل بیت آن حضرت می شود احترام می گذارند و در هنگام زیارت قبور به آثار تبرک می جویند. بدیهی است که هیچ مسلمانی غیر خدا را عبادت نمی کند و معتقدند که اگر این اعمال عبادت باشد، برای غیر خدا انجام نمی دهند.

اگر فردی لوازم شرک را که خود انجام دهندگان این اعمال به آن ملتزم نیستند، مترتب کنند، از نظر علمی صحیح نمی باشد. بدین جهت می توان گفت که ریشه بسیاری از تکفیرها در بین مذاهب این گونه است. روشن است که این تکفیرها اساسی ندارد و مخالف ظهور آیات و روایاتی است که بیان شد.

معیار کفر و کافر از دیدگاه فقهای شیعه و اهل سنت

از دیدگاه فقهای شیعه و اهل سنت، اگر کسی یکی از ضروریات اسلام را انکار کند، کافر و بیرون از دین است.

هیچ مسلمانی، خدا، پیامبر، قیامت و دستورات اسلام را انکار نمی کند. اگر هم نظر و عقیده ای در بین فرقه های اسلامی پیرامون مسایل مربوط به توحید، نبوت و غیر آن مطرح شده از ضروریات دین نبوده بلکه جزو مسایل نظری است که انکار آن، خروج از دین نیست؛ زیرا مسایل غیر ضروری که به وسیله اجتهاد صحیح انجام شود، انکار آن خروج از اسلام نمی باشد.

البته وهابیان، احترام مسلمانان به قبور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اولیای الهی و استغاثه و درخواست از غیر خدا را شرک می دانند! در صورتی که هیچ مسلمانی پیامبر اسلام و هیچ یک از اولیا را نمی پرستد و احترام به آنان یا ساختن بارگاه و رفتن به زیارت آنان را موجب شرک نمی داند. چنان که صرف خواندن غیر خدا و استغاثه شرک نیست چرا که اگر شرک باشد، انسان موحّدی را روی زمین نمی یابیم! زیرا هر انسانی در زندگی با مشکلات و گرفتاری هایی روبه رو می شود و از غیر خدا کمک می خواهد. خدای بزرگ انسان ها را به گونه ای آفریده که به دیگران نیاز دارند و نیازمندی، انسان را به کمک و خواندن آنان می طلبد. پس بنابر دیدگاه وهابیان، خود آنان نیز مشرک خواهند بود. در صورتی که دیدگاه صحیح این است که اگر غیر خدا را به صورت مستقل بخوانیم، به گونه ای که آن غیر را در مقابل و یا به جای خدا قرار دهیم و بگویم این افراد خواه زنده یا مرده بدون اذن الهی این کار را انجام می دهند، شرک است.

بنابراین، این عقیده که واسطه اسبابی است که خداوند آنها را برای رفع مشکلات و نیازها آفریده، نه تنها شرک نیست بلکه عین توحید است. پس ادعای وهابیان مبنی بر این که تمام

فرقه های مخالف خودشان را کافر، مشرک و اهل بدعت می دانند مخالف قرآن، سنت، عقل و عرف می باشد.

سید کاظم طباطبایی یزدی، از علمای بزرگ شیعه می گوید:
 " کافر کسی است که منکر ألوهیت یا توحید یا رسالت یا امری ضروری از ضروریات دین شود. البته انکار ضروری دین، در صورتی موجب کفر می شود که توجه به ضروری بودن آن داشته باشد، به گونه ای که انکار آن، به انکار رسالت بازگردد. [26]
 همچنین یکی از علمای بزرگ شیعه به نام محقق کرکی می نویسد:
 " علمای شیعه فرقه های خوارج، غلات، نواصب و اهل تجسیم را نجس می دانند اما فرقه های دیگر، چنان چه یکی از ضرورت های دین را انکار نکنند، جزو مسلمانان به شمار می آیند. " [27]
 نیز آیت الله خویی می گوید:

" آنچه در تحقق اسلام دخالت دارد و طهارت و احترام مال و جان و غیر آن دو بر او مترتب می شود عبارت است از: اعتقاد به وحدانیت خدا، نبوت و معاد که فرقه های اسلامی به آن عقیده دارند. " [28]

در جایی دیگر می گوید:

" المعروف المشهور بين المسلمين، طهارة اهل الخلاف و غیرهم من الفرق المخالفة للشيعة الاثني عشرية " [29]

همچنین این محقق بزرگ در جای دیگری می گوید:

" کسی که ولایت را انکار می کند، هر گاه شهادتین را بر زبان جاری کند، حکم اسلام ظاهری را دارد، چنان که سیره قطعی ائمه اهل بیت (علیهم السلام) بر طهارت اهل سنت دلالت می کند" [30]

از دیدگاه علمای شیعه، بین طهارت و مسلمان بودن ملازمه وجود دارد، یعنی هر مسلمانی محکوم به طهارت است، بر خلاف غیر مسلمان که از دیدگاه فقهای شیعه نجس می باشد. [31] محقق خویی درباره فرقه های شیعه می فرماید:

" حکم زیدیه، اسماعیلیه و غیر آن، مانند حکم اهل سنت در طهارت و اسلام می باشد. " [32]
 از این رو علمای شیعه، هرگز مخالفان خود، حتی فرقه های غیر شیعه اثنی عشریه را تکفیر نمی کنند. حضرت امام خمینی در این باره می فرماید:

" غیر الاثني عشرية من فرق الشيعة اذا لم يظهر منهم نصب و معاداة و سب لسائر الائمة الذين لايعتقدون بامامتهم طاهرون، و اما مع ظهور ذلك منهم فهم مثل سائر النواصب " [33]
 فرقه های غیر شیعه اثنی عشریه، در صورتی که دشمنی و ناسزاگویی نسبت به امامانی که امامت آنان را باور ندارند، اظهار نشود، پاک می باشند و در صورتی که یکی از این ها نسبت به ائمه، اظهار شود، حکم آنان مانند نواصب می باشد.

در روایات و فتاوی بزرگان شیعه آمده است: انکار ولایت و یا امامت، موجب کفر است. توضیح: محبت اهل بیت از ضروریات دین اسلام است و اهل سنت نیز به آن عقیده دارند و آن را جزو ایمان می دانند، از این رو انکار آن، - به معنای نصب و عداوت - موجب کفر می شود.

اما انکار امامت: از نظر شیعه امامت از ضروریات دین است ولی اهل سنت گرچه اصل امامت را لازم می دانند ولی در مصداق به خاطر جهاتی این عقیده را ندارند. از این رو انکار آن، در صورتی که از روی دلیل و یا شبهه باشد، کفر تأویلی است، نه کفر تنزیلی. یعنی موجب خروج از دین نمی شود. به عبارت دیگر همان طوری که اسلام دارای مراتب است، کفر نیز مراتبی دارد. این مطلب، مورد قبول بزرگان شیعه و اهل سنت حتی وهابیت می باشد. اسلام با شهادتین آغاز می شود و تسلیم در برابر خداوند و دستورات دین است و کفر، با انکار ضروری دین شروع می

شود و مراتبی دارد که یک مرحله آن، انکار به خاطر تأویل و شبهه است. بنابراین به کار بردن لفظ کفر بر منکران امامت حضرت علی (علیه السلام) در فتاوی فقهای شیعه، به معنای انکار امامت حضرت علی (علیه السلام) و خروج از مذهب است نه خروج از دین. بدین جهت از نظر فقهای شیعه، فرقه هایی که ضروریات دین را انکار نمی کنند، مسلمان هستند و حکم اسلام بر آنان جاری می شود.

دیدگاه اهل سنت

نووی در شرح مسلم می نویسد:

«اعلم انّ مذهب اهل الحق: انّه لا یکفر أحد من اهل القبلة بذنب ولا یکفر اهل الاهواء و البدع الخوارج و المعتزله و غیرهم، و انّ من جحد ما یعلم من دین الاسلام ضرورة حکم بردته و کفره... [34]; آگاه باشید که نظر صحیح و حق درباره تکفیر آن است که احدی از اهل قبله، به خاطر گناهی تکفیر نمی شود؛ چنان که اهل هوا، بدعت، خوارج، معتزله و غیر آنان تکفیر نمی شوند. و هر کس چیزی را که از ضروریات دین اسلام است انکار کند، حکم به ارتداد و کفر او می شود. همچنین ابن نجیم مصری می نویسد:

«فالحاصل ان المذهب عدم تکفیر أحد من المخالفین فیما لیس من الاصول المعلومة من الدین للضرورة» [35]; مذهب ما آن است که کسی از مخالفان را تکفیر نمی کنیم جز در انکار ضروری اصل دینی بدیهی.

همچنین از جمع الجوامع نقل می کند:

«ولانکفر أحداً من اهل القبلة ببدعة کمنکری صفات الله تعالی و خلقه افعال عباده و جواز رؤیته يوم القيامة، اما من خرج ببدعته من اهل القبلة کمنکری حدوث العالم و البعث و الحشر للاجسام و العلم بالجزئیات فلا نزاع فی کفرهم لانکارهم بعض ما علم مجیء الرسول بضرورة» [36]; ما کسی را که از اهل قبله باشد، به خاطر انجام بدعت تکفیر نمی کنیم مانند منکران صفات خدا، خلق افعال بندگان و جواز دیدن خدا در قیامت، اما اگر کسی با بدعت خود، برخی از امور ضروری را که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آورده انکار کند مانند: حدوث عالم، بعث و حشر و علم به جزئیات برای خداوند، در این صورت اختلافی در کفر او نیست.

و او نیز می نویسد:

در بین مذاهب، سخنان فراوانی درباره تکفیر گفته شده است، ولی مجتهدان مذاهب، کسی را تکفیر نمی کنند، مانند ابن منذر که از دیگران به مذاهب مجتهدان آشناتر می باشد و آنچه محمد بن حسن از حدیث خضرمی نقل می کند، دلالت بر عدم تکفیر خوارج می کند. [37] بنابراین با وجود آن که خوارج به تکفیر صحابه می پرداختند، از دیدگاه مجتهدان اهل سنت تکفیر نمی شوند.

شروانی، پس از آن که دشنام به صحابه را از گناهان کبیره بر شمرده است، از کتاب «الروضه» نقل می کند:

«شهادت تمامی اهل بدعت پذیرفته است حتی کسانی که به صحابه دشنام داده اند زیرا دشنام دهنده از روی عناد و دشمنی ناسزا نمی گوید بلکه بر اساس اعتقاد و باوری است که پیدا کرده است.» [38]

سخنان ابن مقرئ به این حقیقت اشاره دارد که اگر کسی به خاطر دلیل و یا شبهه ای به پیشینیان ناسزا بگوید، نمی توان به فسق او حکم نمود.

بنابراین، مبنای فتوای به کفر عبارت است از انکار ضروریات و یا انکار چیزی که به انکار ضروری دین برگردد. البته پاره ای از علما، انکار با دلیل و شبهه را موجب کفر نمی دانند، از این رو علمای اهل سنت گفته اند:

“ کسی که به عایشه نسبت ناروا بدهد، چون دروغ به خدا بسته و آیه قرآن را انکار نموده کافر است، برخلاف ناسزاگویی به پیشینیان ”. [39]

ابن عابدین، پس از بیان کافر نبودن اهل قبله می نویسد:

“ ان الرافضی ان کان ممن یعتقد الالوهیة فی علی، او ان جبرئیل غلط فی الوحی، او کان ینکر صحبة الصدیق، او یقذف السیدة الصدیقة فهو کافر لمخالفته القواطع المعلومة من الدین بالضرورة، بخلاف ما اذا کان یفضل علیاً او یسب الصحابه فانه مبتدع لا کافر ”
از سخن ابن عابدین استفاده می شود که انکار ضروری دین، موجب کفر می شود مانند: اعتقاد به الوهیت حضرت علی (علیه السلام)، اشتباه کردن جبرئیل در وحی و... ; اما تفضیل علی بر خلفای ثلاثه و دشنام صحابه کفر نیست.

اگر مقصود ابن عابدین از “ رافضی ” شیعه است، روشن است که هرگز شیعه به ویژگی هایی مانند الوهیت برای غیر خدا، اشتباه جبرئیل، انکار مصاحبت و یا جریان افک، عقیده ندارد. بدین جهت، جای تعجب است که چرا ابن عابدین در مقام فتوا، به کتاب های شیعه مراجعه نکرده تا گرفتار داوری غیر صحیح نشود.

وی با تقلید از علمای دیگر، چنین مطالبی را اخذ کرده است. اگر علمای مذاهب هنگام فتوا درباره این مسایل بسیار مهم به کتاب های مورد قبول مذاهب مراجعه کنند، (نه به گفتار عوام مردم) هرگز دچار اشتباه نمی شوند.

احمد بن حنبل خطاب به علمای فرقه جهمی می گوید: “ آنچه که شما به آن عقیده دارید اگر من بپذیرم، کافر می شوم، ولی من شما را تکفیر نمی کنم زیرا شما از نظر من جاهل هستید. ” [40]

علمای اهل سنت شبه قاره (دیوبند)، برداشت وهابیت را مورد نقد قرار داده و می گویند: آنان مانند خوارج اهل بغی اند و حکم اهل بغی در مورد آنان صادق است؛ چنان که علامه شامی گفته است:

“ هم قوم لهم منعة خرجوا علیه بتأویل یرون أنه علی باطل کفرآ و معصیته توجب قتاله بتأویلهم یستحلون دمانا و أموالنا و یسبون نساءنا و حکمهم حکم البغاة و انما لم نکفرهم لکونه عن تأویل و ان کان باطلا وقع فی زماننا فی اتباع محمد بن عبدالوهاب الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین و کانوا ینتحلون مذهب الحنابلة لکنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون و استباحوا بذلک قتل علمائهم حتی کسر الله شوکتهم ثم أقول لیس هو و لا أحد من أتباعه و شیعته من مشایخنا فی سلسلة من سلاسل العلم من الفقه و الحدیث و التفسیر و التصوف و أما استحلال دماء المسلمین و أموالهم و أعراضهم فاما أن یکون بغیر حق أو بحق فان کان بغیر حق فاما أن یکون من غیر تأویل فکفر و خروج عن الاسلام و ان کان بتأویل لا یسوغ فی الشرع ففسق و أما ان کان بحق فجائز بل واجب و أما تکفیر السلف من المسلمین فحاشا أن نکفر أحداً منهم بل هو عندنا رفض و ابتداع فی الدین و تکفیر اهل القبلة من المبتدعین فلا نکفرهم ما لم ینکروا حکماً ضرورياً من الضروریات الدین ”. [41]

خوارج دارای قدرتی بودند که با تأویل، علیه امام خروج نمودند. آنان عقیده دارند که چون امامیه مرتکب باطل شود، خواه کفر باشد یا معصیت و گناه، قتال با او واجب است. از این رو تعرض به جان و مال ما را حلال دانسته و زنان را به اسارت می گیرند. حکم آنان، مثل حکم اهل بغی است، در عین حال، ما آنان را به خاطر تأویلات باطل تکفیر نمی کنیم.

سپس علامه شامی می نویسد:

چنان که در زمان ما پیروان محمد بن عبد الوهاب خروج نموده و از نجد بیرون آمدند و بر حرمین شریفین غلبه یافتند. وهابیان خود را پیروان احمد بن حنبل معرفی می نمایند اما بر این عقیده

اند که فقط آنها مسلمان هستند و مخالفان عقایدشان مشرکند و با همین تصور، کشتن اهل سنت و علما را مباح دانسته اند تا این که خداوند قدرت آنان را شکست. از این رو به وضوح می گویم: محمد بن عبد الوهاب و پیروانش در سلسله علمی، فقهی، حدیث، تفسیر و تصوف، جزو مشایخ ما نیستند. حلال شمردن خون، آبرو و اموال مسلمین یا به حق است یا به ناحق؛ اگر ناحق باشد یا بدون تأویل است که در این صورت موجب خروج از دین می گردد و یا با تأویلی است که شرع مقدس اجازه نداده است، در این صورت موجب فسق می شود، و اگر به حق باشد جایز بلکه واجب است اما در تکفیر مسلمانان پیشین، هرگز ما کسی را تکفیر نمی کنیم. کسی که تکفیر کند، بدعت کرده و عمل او موجب خروج از دین است و اهل قبله را هر چند جزو مبتدعه باشند تا وقتی که ضرورتی از دین را انکار نکرده باشند، تکفیر نمی کنیم.

سلفیه، مسلمانان قرن دوازدهم و بعد از آن را به خاطر زیارت بزرگان تکفیر می کنند؛ در صورتی که انجام زیارت، دستور اسلام است.

از آنها باید پرسید: آیا اسلام به شرک دستور داده است؟ آیا مشرک دانستن مسلمانان، خلاف صریح قرآن و روایات نیست که هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند مسلمان بوده و جان و مالش محترم می باشد؟ آیا فراموش کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آن صحابه ای که فردی را که شهادتین را گفته بود کشت، فرمود: مگر تو در دل او بودی که عقیده به خدا نداشت؟! آیا شما در دل هر مسلمان هستید که می گوید با زیارت بزرگان دین، آنان را پرستش می کنند؟ مگر عبادت از امور قلبی نیست؟ آیا اعتقاد به خدا قلبی نیست؟

بدین جهت متکلمان و فقهای اهل سنت بر این عقیده اند که اهل قبله، تکفیر نمی شوند.

شیخ ابوالحسن اشعری در آغاز کتاب "مقالات الاسلامیین" می نویسد:

"اختلف المسلمون بعد نبیهم فی اشیاء ضلل بعضهم بعضاً و تبرأ بعضهم عن بعض فصاروا فرقاً متباینین الا أن الاسلام یجمعهم و یعمهم فهذا مذهب و علیه اکثر أصحابنا"; پس از پیامبر اکرم، مسلمانان درباره - بعضی - چیزها دچار اختلاف شدند، به گونه ای که یکدیگر را گمراه دانسته و از یکدیگر برائت می جستند. اما در عین حال اسلام، همه آنان را جمع نموده و تحت پوشش خود قرار داد و این، مذهب و عقیده بیشتر اصحاب ما می باشد.

ذهبی، سخنی از ابوالحسن اشعری نقل می کند که این سخن موجب تعجب او شده است. سپس می گوید: این سخن از اشعری ثابت است، آنگاه از قول زاهر سرخسی نقل می کند که:

"در هنگام فرا رسیدن مرگ ابوالحسن در بغداد، مرا فرا خواند و من نزد او رفتم، سپس گفت: اشهد علی انی لا أكفر أحداً من اهل القبلة، لأنّ الكلّ یشیرون الی معبود واحد، و انما هذا کله اختلاف العبارات؛ گواه باش بر من که من احدی از اهل قبله را تکفیر نمی کنم؛ زیرا تمام اهل قبله یک معبود را پرستش می کنند و اختلافات، لفظی است." آنگاه ذهبی می گوید:

من به این سخن ابوالحسن اشعری عقیده دارم، چنان که استاد ما ابن تیمیه در پایان عمرش می گفت: أنا لا أكفر أحداً من الأمة...؛ من احدی از امت را تکفیر نمی کنم... پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: جز مؤمن بر وضو محافظت ندارد، پس هر کس در نمازها مواظبت بر وضو داشته باشد، مسلمان است. [42]

ابواسحاق گفته است:

"كلّ مخالف یکفرنا فنحن نکفره و إلا فلا لنا علی ما هو المختار... إنّ المسائل الّتی اختلف فیها أهل القبلة من کون الله تعالی عالماً بعلم أو موجد الفعل العبد أو غیر متحیز و لا فی جهة و

نحوها ککونه مریئاً أو لا لم یبحث النبی (صلی الله علیه وآله) عن اعتقاد من حکم بإسلامه فیها و لا الصحابة و لا التابعون و... أن الخطأ فیها لیس قادحاً فی حقیقة الاسلام[43]; هر کس ما را تکفیر کند، ما نیز او را تکفیر می کنیم در غیر این صورت او را تکفیر نمی کنیم دلیل بر مدّعی ما این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از عقیده کسانی که محکوم به اسلام بودند در مسایل اختلافی اهل قبله مانند: علم خداوند، خلق افعال انسانی، تحیز نداشتن خداوند، جهت نداشتن خداوند و رؤیت خداوند در قیامت تفحص نمی کرد چنانکه صحابه و تابعین نیز چنین شیوه ای داشتند. و خطای افراد در این مسایل به اسلام او ضرری وارد نمی کرد.

نیز در عقاید طحاوی آمده است:

“ و نسّمی أهل قبلتنا مسلمین مؤمنین ماداموا بما جاء به النبی (صلی الله علیه وآله) معترفین، قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) من صلی صلاتنا و استقبل قبلتنا و أکل ذبیحتنا فهو المسلم و ان المسلم لا یخرج من الاسلام بارتکاب الذنب ما لم یستحلّه ” [44]; اهل قبله تا هنگامی که به دستورات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مؤمن و معترف باشند، مسلمان و مؤمن خواهند بود زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: کسی که نماز ما را به جای آورد و قبله ما را بپذیرد و از ذبیحه ما که حلال شمرده شده بخورد، از اسلام بیرون نمی رود. همچنین آلبانی، از محدثان وهابی، در کتاب “ الفتاوی ” از ابن قیم جوزی نقل می کند که وی درباره شهادت اهل بدعت می گوید:

“ شهادت شخص فاسق پذیرفته می شود. مانند اهل بدعت و هوا نظیر: رافضه و خوارج و معتزله. ” [45]

همچنین آلبانی از ابن تیمیه نقل می کند:

“ ابوحنیفه و شافعی و غیر آن دو، شهادت اهل هوا جز فرقه خطابی را می پذیرفتند و نماز به امامت آنان را صحیح می دانستند... و ائمه دیگر مجتهدانی را که در اجتهاد خود خطا می کردند، خواه در مسایل علمی یا عملی، تکفیر نمی کردند و اهل سنت کسی را که اجتهاد کند و برخفا برود، تکفیر نمی کنند. [46] نیز آلبانی می گوید:

“ نمی توانیم شیعه یا رافضه را تکفیر کنیم مگر عقیده آنان را به خوبی بشناسیم. ”
شیخ صالح السدلان از علمای وهابی می گوید:

المجتمعات الاسلامیة التي تقام فیها الصلاة و تقام فیها حدود الله و یؤمر فیها بالمعروف و ینهی فیها عن المنکر، فهذه لایجوز أن توصف بأنّها مجتمعات جاهلیة [47]; جایز نیست جامعه اسلامی را که در آن نماز اقامه می شود و حدود الهی اجرا می گردد و امر به معروف و نهی از منکر انجام می شود را مانند جامعه دوران جاهلیت توصیف نمود.

مقصود از مجتمع جاهلی، اجتماع دوران جاهلیت است که با کفر و شرک زندگی می کردند. نیز در جای دیگر می نویسد:

“ انّ القول بالتکفیر هو منهج خوارج اصلاً، والذی اوقعهم فی ذلک سوء فهمهم لآیات الوعد، و ترکهم لآیات الوعد، مع أخذهم لآیات نزلت فی الکافر و جعلها فی المسلمین [48]; تکفیر کردن، روش خوارج است که به وسیله بدفهمی آنان از آیات وعید و وعد ناشی شده است و از سویی آیاتی را که درباره کافران نازل شده بود، بر مسلمانان منطبق می کردند.

همین سخنی که آقای صالح السدلان درباره خوارج می گوید، درباره خود نویسندگان و هم فکوران وهابی او نیز صدق می کند! زیرا وهابیان آیاتی که درباره مشرکان صدر اسلام وارد شده را بر مسلمانان منطبق می نمایند! نویسندگان وهابی به تناقضات گفتار خویش توجه ندارند. چنان که آلبانی در پاسخ سؤالی که چرا سلاطین و حاکمانی که حکم خدا را اجرا نمی کنند کافر نمی

دانید در صورتی که قرآن می فرماید: "وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ" [49]; و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده دآوری نکرده اند، آنان خود کافراند. می گوید: "مقصود از کفر در این آیه، کفر در دین نیست تا خروج از دین لازم بیاید؛ بلکه کفر عملی است. بدین جهت وی آیه را به تأویل می برد، در صورتی که تأویل، بر خلاف مبانی خودشان می باشد زیرا تأویل را قبول ندارد! از سویی آلبانی و دیگر نویسندگان وهابی، آیاتی را که درباره مشرکان صدر اسلام وارد شده، همچون "فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا" [50] و همچنین آیات دیگر را بدون توجه و تفسیر صحیح، بر مسلمانان منطبق می کنند و چون به روح پیامبر و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام) متوسل می شوند، آنان را مشرک می دانند.

در صورتی که این آیات، حقیقت دیگری را بیان می کند و هرگز زیارت و استمداد و توسل به کسانی که در پیشگاه خدا آبرو و احترامی دارند را در بر نمی گیرند. شیخ عبدالله بن جبرین در کتاب "مجموع فتاوی، ج 6" می نویسد:

"اگر اجرای حدود الهی با یک شبهه رفع می شود، قهراً تکفیر کردن دیگری سزاوارتر به رفع آن است. بدین جهت امام مالک می گوید: اگر 99 درصد احتمال کفر کسی را می دهید و یک درصد احتمال ایمان وجود دارد، به خاطر حسن ظن به مسلمان، باید عمل او را بر مؤمن بودن حمل نمود."

با توجه به آنچه از آیات، روایات و گفتار فقهای بزرگ مذاهب شیعه و اهل سنت بیان شد، این پرسش مطرح است که چرا فتوای تکفیر به وسیله برخی از وهابی ها (البته بسیاری از علمای وهابی این فتوا را نپذیرفته اند) صادر می شود و قتل مسلمانان را مباح می شمارند؟ تمام مسلمانان شیعه و سنی را به دآوری دعوت می کنم که آیا چنین فتوایی، مطابق قرآن و سنت و مذاهب است یا مخالف آن؟ اگر مخالف است، به چه انگیزه ای چنین فتوایی صادر می شود؟ آیا صدور فتاوی تکفیر، به معنای کنار گذاشتن قرآن و سنت نیست؟ آیا این فتوا به سود کسانی است که فتوا داده اند یا به ضرر آنان؟ چه کسانی از این فتاوا استفاده می برند دوست یا دشمن؟ آیا صادر کنندگان این فتوا عالم اند یا جاهل؟ آیا مجتهدند یا مقلد؟ آیا مجتهدی که به اسلام، قرآن و سنت آگاهی داشته باشد و مصالح مسلمانان را در نظر بگیرد، چنین فتوایی را صادر می کند؟

پاسخ این پرسش ها، به دآوری خود خوانندگان واگذار می شود.

- [1] . [2]94 . [3]92 22 : . [4]93 92 . [5]71 . [6] . [7]25 . [8]7 . [9]80 . [10]105 .
 [11]23 . [12]32 : . [13]93 92 . [14]96 4 . [15] . () . 111 5 . [16]4094 . [17] . 107 1 . [18]1655 131 . [19]20 4 . [20]121 7 . [21]139 4 . 2 .
 [22]405 . [23]399 2 . [24]386 . [25]24 2 . [26]24 . [27]69 1 . 1 .
 [28]164 . [29]62 2 . [30]83 . [31]85 2 [32]69 1 . [33]85 2 . 1 .
 [34]119 . [35]150 1 . [36]601 1 . [37] . [38]601 1 . [39]235 1 . [40]436 4 .
 [41]36 4 . [42]46 47 . [43]542 11 . [44]339 8 . [45]426 228 . [46]290 .
 . [47]87 5 . [48]57 . [49]59 : . [50]44 : . 18 :